

منشأ طبقات اجتماعی و قرآن

داوود سلیمانی*؛ استادیار، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

فصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآنی
سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۷، صص
تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۷/۲۰

چکیده

مردم ابتدا امتی واحد بوده و بدون اختلاف می‌زیسته‌اند؛ ولی این امر دیری نپایید و به دلیل طبع مدنی و اجتماعی انسانها و وجود تفاوت‌هایی که مستند به خلقت انسان و قریحه استخدام در تصرف طبیعت و اوصاف و ویژگی‌های اوست، اختلاف در امت واحد شکل گرفته، طبقات اجتماعی به وجود می‌آید؛ در حقیقت تشریح دین و فلسفه بعثت انبیا نیز برای تعدیل و رفع اختلافات و هدایت قوا و استعدادهای انسان برای انتخاب مسیری است که به رشد و تعالی انسان و عدالت و انصاف اجتماعی بینجامد.

انسان با داشتن فطرت الهی و وجود اهو و غرایز و امیال گوناگون و با به دست آوردن امکانات مادی و اقتصادی، وجود طبقات را رقم می‌زند. شناخت این طبقات برای هدایت در مسیر درست ضروری است؛ ولی از نظرگاه قرآن، بودن در طبقه‌ای و یا نبودن در طبقه دیگر فی‌نفسه دارای ارزش نیست، بلکه ارزش فرد یا طبقه، در گرو نحوه رفتارها، بینش‌ها، آگاهی‌ها و ایمانی است که وی در آن قرار داشته و گام می‌زند.

کلید واژه‌ها: قرآن، جامعه‌شناسی، امت واحد، طبقات اجتماعی، اختلاف طبقاتی، منشأ طبقات.

مقدمه

اینکه طبقات اجتماعی در جوامع در چه برهه‌ای از تاریخ شکل گرفته است، جامعه‌شناسان را به طرح آراء دوگانه‌ای سوق داده است؛ یک دسته از آنان جوامع را از ابتدا دارای طبقه دانسته‌اند و به تعبیری در دیدگاه ایشان هیچ‌گاه جوامع را بدون طبقه نمی‌توان فرض نمود. (۱) در مقابل این نظریه، نظریه دیگری قائل به نبود طبقات در جوامع ابتدایی بوده، اختلاف پدید آمده را حاصل علل و عوامل اقتصادی یا غیر اقتصادی می‌داند. (۲)

به نظر می‌رسد، با توجه به آیات قرآنی و آرای مفسران، جامعه از ابتدا بدون طبقه بوده، اختلاف طبقاتی در جامعه ناشی از علل و عواملی است که اولاً مستند به چگونگی خلقت انسان و ثانیاً عوامل گوناگون اقلیمی، اقتصادی و ... است. طبقات منشأ صرفاً اقتصادی ندارند.

درباره طبقه

در تعریف طبقه اجتماعی، دانشمندان از منظرهای متفاوت آراء متنوعی ابراز نموده‌اند؛ برخی طبقه را در مقابل کاست، گروه‌های منزلت، صنف و غیره آورده‌اند (ادیبی، ۶۶-۶۷) و برخی ملاک نابرابری و گوناگونی شرایط افراد را در طبقه مؤثر می‌دانند؛ (نک: گورویچ، مطالعه درباره‌ی طبقات اجتماعی، ۱-۲) و برخی نیز جهان ایده‌ها، ارزش‌ها، قدرت و مالکیت وسایل تولید یا عدم آن را مؤثر در تعریف طبقه می‌دانند (همان، ۹۳-۹۴). مارکیست‌ها اصلی‌ترین ملاک در طبقه را قدرت اقتصادی می‌دانند که جامعه را به دو طبقه بورژوا^۱ و پرولتاریا^۲ تقسیم کرده است. (مارکس و انگلس، مانیفست: ۳۴)

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه جامعه‌شناسان غیر مارکیست وجود دارد که تغییرات قابل ملاحظه‌ای در قرائت مارکیستی ایجاد می‌کند. ماکس وبر هرچند اساس نظریه مارکس را که وضعیت اقتصادی را مبنای تعریف طبقه می‌داند، می‌پذیرد، در نظریه او قشربندی منحصر به طبقه نیست. وی سه نوع قشربندی را از هم تفکیک می‌کند: طبقات اجتماعی به معنای خاص، سلسله مراتب

منزلت‌های اجتماعی و سلسله مراتب قدرت‌های سیاسی. وی معتقد است، طبقه بر اساس تفاوت وضعیت در رقابت تعریف می‌شود و وضعیت طبقاتی را نیز شانس و ویژه می‌داند که برای تملک انحصاری مثبت یا منفی در موارد توزیع اموال، درجات یا سرنوشت، در اختیار گروهی از افراد قرار می‌گیرد. (گورویچ، مبانی جامعه‌شناسی، ۲۷۹)

همچنین، جامعه‌شناسان درباره ملاک‌های تشخیص طبقات اجتماعی از یکدیگر، عوامل متعدد و متفاوتی را بر شمرده‌اند؛ چنانکه از تعریف‌های پیش گفته درباره طبقات مستفاد می‌شود، برخی از این ویژگی‌ها کاملاً اقتصادی بوده و مربوط به شرایط یا موقعیت‌های اقتصادی است (آریان پور، ۲۰۱) و برخی نیز ملاک‌هایی است که می‌توان تحت عنوان ملاک‌های غیراقتصادی بدان اشاره کرد؛ چنانکه شرایط تحصیلی، کیفیت و کمیت تحصیل شرایط خانوادگی و گروه‌های خویشاوندی از آن زمره است (محسنی، ۵۵۲).

علاوه بر این، گاه علت اساسی تباین طبقات اجتماعی با یکدیگر ناشی از شالوده‌پذیری شدید طبقات براساس آگاهی‌های جمعی و روحی، آشتی‌ناپذیری جداول ارزش‌ها و تباین اساسی جهان‌بینی‌ها و تضاد مرام‌ها (آیین‌های توجهی) و امثال آن دانسته شده است. (گورویچ، مطالعه درباره طبقات اجتماعی، ۱۱۹-۱۲۷)

با توجه به آراء ارائه شده، به طور کلی می‌توان به دو رویکرد در تعریف طبقه اشاره کرد:

۱. رویکردی که اساساً طبقه را برخاسته از شرایط مادی و وضعیت اقتصادی می‌داند.

۲. رویکردی که طبقه را منحصرأ با ملاک اقتصادی نمی‌سجد، بلکه در تعریف طبقه علاوه بر ملاک پیش گفته، شرایط و وضعیت غیراقتصادی نظیر منزلت و شأن اجتماعی و خانوادگی و جداول ارزش‌ها و تفاوت جهان‌بینی‌ها را مؤثر می‌داند.

از این رو بررسی این آراء در جامعه‌شناسی دین و شناخت آرای مفسران آن در این رابطه در خور اهمیت است.

قرآن کریم و طبقات اجتماعی

جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است». (مانیفست، ۱۸۸۸)

بنا بر اظهار «پیتر سوروکین» کلیه گروه‌های متشکل پایدار مبتنی بر اختلاف طبقاتی هستند و «جامعه یکدست» که مساوات کامل بین کلیه افراد آن برقرار باشد تنها رویایی است که هرگز در تاریخ بشر تحقق نیافته است. (ساموئل کینگ، ۲۴۳) البته هر چند نظر کینگ ناظر بر قدمت تاریخی طبقات اجتماعی یا بدیهی بودن آن است، پذیرفتن نظر سوروکین مبنی بر این که هرگز در تاریخ بشر مساوات کامل بین افراد نبوده، مطلبی است که نیاز به اثبات دارد. برخلاف نظر سوروکین، همان‌طور که پیشتر آمد منابع معتبر مذهبی مثل قرآن کریم به برهه‌ای از تاریخ اشاره دارد که مردم به صورت اجتماعی واحد که اختلافی بین آنها وجود نداشته می‌زیسته‌اند. اگر منشأ طبقات را پدید آمدن اختلاف بین انسانها بدانیم - که پدید آمدن این اختلاف نیز می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد- در برهه‌ای اختلافی موجود نبوده، مردم بدون تمایز خاصی نسبت به یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند. این نظر را حداقل منابع مذهبی به ویژه قرآن کریم با تعبیر «واحد بودن مردم» ذکر کرده است.

در این که چه عامل یا عواملی سبب پدیدآیی «طبقات اجتماعی» شد، نظرات گوناگونی وجود دارد. این نظرات کم و بیش بیانگر «منشأ طبقات» هستند، ولی هنگام ذکر منشأ طبقات به «ملاک‌های طبقه» نیز پرداخته‌اند.

مراد از منشأ طبقات این است که از آن هنگام که بشر به صورتی «اجتماعی» می‌زیسته است، عواملی باعث شده‌اند که به تدریج بخشی از جامعه از بخشی دیگر جدا شود. عوامل، انگیزه‌ها و علل بروز این جدایی خواندنی است؛ به عبارت دیگر، بررسی منشأ بروز اختلافاتی که بعدها یک طبقه را از طبقه دیگر جدا و متمایز می‌ساخته است قابل تأمل است. بحث منشأ طبقات هم جنبه‌ای تاریخی و هم اجتماعی دارد؛ از این نظر که در گذشته منشأ پدیدآیی طبقات چه بوده است صرفاً بحثی تاریخی و از این نظر که عوامل بروز «طبقات» در اجتماع چه بوده بحثی اجتماعی است. «سوروکین اختلاف طبقاتی را فقط ناشی از اختلافات فردی موروثی و تفاوت شرایط محیط می‌داند». (کینگ، جامعه‌شناسی، ۲۴۳) پاره‌ای از جامعه‌شناسان

پیش‌تر ذکر شد که آیاتی از قرآن جامعه ابتدایی را امتی واحد (بدون اختلاف) دانسته است؛ (بقره/۲۱۳) و در این باره از تفاسیر اینگونه بر می‌آید که پدیدآیی اختلاف در «امت واحده» هم به شرایط و وضعیت اقتصادی و هم غیراقتصادی آنان برمی‌گردد. این اختلاف در امت واحده نیز ریشه در قریحه‌ها و امیال انسان و روحیه زیاده‌طلبی و امثال آن دارد؛ چنانکه طباطبایی می‌نویسد:

«مردم پس از حضرت آدم به صورت یک امت با بساطت و سادگی زندگی می‌کردند و بر حالت فطری انسانی بودند. پس از مدتی روح تکبر در بینشان شایع شد و بدانجا کشید که تدریجاً عده‌ای بر دیگران برتری یافتند و مردم دیگر ایشان را به عنوان ارباب گرفتند و این هسته اصلی بود که روید و سبز شد و میوه داد و میوه آن چیزی جز دین بت‌پرستی و اختلاف شدید طبقاتی و استخدام ضعیف توسط قوی و برده‌گیری قدرتمندان و دوشیدن زیردستان و پیدا شدن منازعات و مشاجرات در بین مردم نبود... فاصله طبقاتی زیاد شد و زورمندان و اولادی که داشتند حقوق ضعفا را پایمال کردند و زورگویان زیردستان خود را ضعیف شمردند و به دلخواه بر آن حکومت کردند.» (طباطبایی، ۱۰، ۲۴۸)

چنانکه ملاحظه می‌شود، علامه طباطبایی اختلاف و در پی آن «فاصله طبقاتی» را پس از وجود جامعه بدون اختلاف و در پی روح سرکشی و خوی استخدام طلبی می‌داند، همچنین در یکی از ترجمه‌های آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است:

«مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت، به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی میان آنها پیدا شد، در این حال خداوند پیامبران را برانگیخت و ...» (مکارم، ۲-۹۴)

منشأ طبقات اجتماعی

ساموئل کینگ در کتاب جامعه‌شناسی چنین اظهار می‌کند: «این نکته مسلم است که در کلیه جوامع بشری افراد منقسم به گروه‌های مشخص و متمایزی می‌باشند. حتی در ابتدائی‌ترین جوامع نیز طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد». و مارکس نیز می‌نویسد: «تاریخ کلیه

می‌گوید: «در آغاز چیزی نبود جز تقسیم کار در عمل جنسی و سپس تقسیم کاری که در اثر توانایی‌های طبیعی (مانند نیروی بدنی)، نیازها، تصادفات و غیره به خودی خود به وجود آمده بود. تقسیم کار تازه آنگاه واقعاً تقسیم کار می‌شود که تقسیم کار فکری و بدنی به میان می‌آید». او در ادامه تقسیم کار را عاملی برای ایجاد تناقض بین نیروی تولید، «وضع اجتماعی» و «آگاهی» دانسته، می‌افزاید:

«با سیستم کار که در آن همه این تناقض‌ها موجود است و خود باز بر تقسیم کار خودرو در خانواده و تقسیم جامعه به خانواده‌های جداگانه متضاد با یکدیگر، استوار است. در پی توزیع، آن هم توزیع نابرابر کار و فرآورده‌های آن - چه کمی و چه کیفی - «مالکیت» به وجود می‌آید که نطفه و نخستین شکلش در خانواده، جایی که زن و فرزندان بردگان مردند، می‌باشد. بهره‌برداری در خانواده که مسلماً هنوز بسیار نارس و نهفته است، نخستین شکل مالکیت است.... دیگر این که با تقسیم کار در عین حال تناقض میان منافع هر فرد یا هر خانواده و منافع مشترک همه افراد که با یکدیگر در مراوده‌اند، به وجود می‌آید.... و سرانجام تقسیم کار نخستین نمونه را به دست می‌دهد که چگونه شکاف میان منافع ویژه و همگانی موجود است، تا آنجا که فعالیت نه داوطلبانه بلکه خودرو تقسیم شده است، عمل خود انسانها چون نیرویی بیگانه در برابرشان قد علم می‌کند و به جای آن که زیر فرمان آنان باشد آنان را به یوغ می‌کشد. همین که کار آغاز به تقسیم شدن می‌کند، هرکس دایره معین و حدودی از فعالیت دارد که به او تحمیل می‌شود و او نمی‌تواند از آن پا بیرون نهد، او صیاد و ماهیگیر یا شبان یا منتقد اجتماعی است و اگر نخواهد وسایل زیستن را از دست دهد باید نیز همان بماند.... و به‌ویژه چنانچه بعداً نشان خواهیم داد، بر طبقات ناشی از تقسیم کار که در چنین اجتماع انسانی خود را مجزا کرده یکی از آنها بر دیگری مسلط می‌شود».

(مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ۴۱-۴۲)

با توجه به آن‌چه گفته شد، منشأ طبقات ریشه در توان‌های طبیعی و نیازهایی دارد که به تقسیم کار به

معتقدند «طبقه‌بندی اجتماعی ناشی از تسلط گروهی بر گروه دیگر است. گروه فاتح خود را در مقام بالاتری که مسلط بر مغلوب باشد، قرار می‌دهد و در نتیجه گروه مغلوب در درجه پایین‌تری قرار می‌گیرد». (همان‌جا)

همچنین عده‌ای می‌گویند: موقعیت‌هایی که باعث کسب قدرت با ملاک پایدار و دائم است مانند تملک جنس، کالا و مواد با ارزش یا کنترل ارزش‌های غیرمادی مانند سمبول‌های مذهبی می‌تواند پایه‌های دائمی قشربندی اجتماعی را تشکیل دهد.

پس از دائمی و قابل انتقال شدن ثروت (از طریق مالکیت خصوصی و ارث و ...) پایه‌های قانع‌کننده‌ای برای نهادی کردن حیثیت و نفوذ شخص پدید آمد. در اختیار گرفتن ثروت با جاودان سازی قدرت همراه بوده است. این امر اختلافات افراد را از نظر نفوذ و حیثیت موروثی در سلسله مراتب دائمی تثبیت می‌کند؛ بنابراین با پیشرفت کمی گروه و توسعه اقتصادی، محصول اضافی به وجود آمد که نطفه پیدایش طبقات را در خود داشت.... در مرحله بعدی مالکیت خصوصی پیدا می‌شد و در همین اوان طبقات اجتماعی متبلور می‌شوند و نابرابری‌های عام اولیه به قشربندی اجتماعی تبدیل می‌گردد. (ادیبی، ۷-۸) دورکیم اعتقاد دارد: «احتمالاً هیچ منشأ و ریشه‌ای برای بروز طبقات و کاست‌ها جز کثرت سازمان‌های شغلی در درون سازمان کلان وجود ندارد». (همان، ۱۸) «علاوه بر تقسیم کار و کثرت سازمان‌های شغلی زمینه اصلی پیدایی طبقات را باید در محصول مازاد و تملک خصوصی جستجو کرد». (همان، ۱۸) طبقات اجتماعی در آغاز پیدایی دو کارکرد اصلی برای حل دو مسأله مهم داشت:

۱. گسترش تقسیم کار اجتماعی و نگهداشت حد و مرز آن

۲. حفظ وحدت و یگانگی جامعه

چنانکه دیدیم با این که منشأ ایجاد طبقات اجتماعی تقسیم کار بود، ولی پایه آن را نابرابری‌ها تشکیل می‌داد. (پیشین، ۱۹) در همین زمینه مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی، آگاهی و افزایش نیازها را که زاینده افزایش جمعیت می‌داند، موجب باروری افزون کار دانسته است و حاصل آن را تکامل تقسیم کار می‌داند. وی

می‌گوید: «در آغاز چیزی نبود جز تقسیم کار در عمل جنسی و سپس تقسیم کاری که در اثر توانایی‌های طبیعی (مانند نیروی بدنی)، نیازها، تصادفات و غیره به خودی خود به وجود آمده بود. تقسیم کار تازه آنگاه واقعاً تقسیم کار می‌شود که تقسیم کار فکری و بدنی به میان می‌آید». او در ادامه تقسیم کار را عاملی برای ایجاد تناقض بین نیروی تولید، «وضع اجتماعی» و «آگاهی» دانسته، می‌افزاید:

«با سیستم کار که در آن همه این تناقض‌ها موجود است و خود باز بر تقسیم کار خودرو در خانواده و تقسیم جامعه به خانواده‌های جداگانه متضاد با یکدیگر، استوار است. در پی توزیع، آن هم توزیع نابرابر کار و فرآورده‌های آن - چه کمی و چه کیفی - «مالکیت» به وجود می‌آید که نطفه و نخستین شکلش در خانواده، جایی که زن و فرزندان بردگان مردند، می‌باشد. بهره‌برداری در خانواده که مسلماً هنوز بسیار نارس و نهفته است، نخستین شکل مالکیت است.... دیگر این که با تقسیم کار در عین حال تناقض میان منافع هر فرد یا هر خانواده و منافع مشترک همه افراد که با یکدیگر در مراوده‌اند، به وجود می‌آید.... و سرانجام تقسیم کار نخستین نمونه را به دست می‌دهد که چگونه شکاف میان منافع ویژه و همگانی موجود است، تا آنجا که فعالیت نه داوطلبانه بلکه خودرو تقسیم شده است، عمل خود انسانها چون نیرویی بیگانه در برابرشان قد علم می‌کند و به جای آن که زیر فرمان آنان باشد آنان را به یوغ می‌کشد. همین که کار آغاز به تقسیم شدن می‌کند، هرکس دایره معین و حدودی از فعالیت دارد که به او تحمیل می‌شود و او نمی‌تواند از آن پا بیرون نهد، او صیاد و ماهیگیر یا شبان یا منتقد اجتماعی است و اگر نخواهد وسایل زیستن را از دست دهد باید نیز همان بماند.... و به‌ویژه چنانچه بعداً نشان خواهیم داد، بر طبقات ناشی از تقسیم کار که در چنین اجتماع انسانی خود را مجزا کرده یکی از آنها بر دیگری مسلط می‌شود».

(مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ۴۱-۴۲)

با توجه به آن‌چه گفته شد، منشأ طبقات ریشه در توان‌های طبیعی و نیازهایی دارد که به تقسیم کار به

معتقدند «طبقه‌بندی اجتماعی ناشی از تسلط گروهی بر گروه دیگر است. گروه فاتح خود را در مقام بالاتری که مسلط بر مغلوب باشد، قرار می‌دهد و در نتیجه گروه مغلوب در درجه پایین‌تری قرار می‌گیرد». (همان‌جا)

همچنین عده‌ای می‌گویند: موقعیت‌هایی که باعث کسب قدرت با ملاک پایدار و دائم است مانند تملک جنس، کالا و مواد با ارزش یا کنترل ارزش‌های غیرمادی مانند سمبول‌های مذهبی می‌تواند پایه‌های دائمی قشربندی اجتماعی را تشکیل دهد.

پس از دائمی و قابل انتقال شدن ثروت (از طریق مالکیت خصوصی و ارث و ...) پایه‌های قانع کننده‌ای برای نهادی کردن حیثیت و نفوذ شخص پدید آمد. در اختیار گرفتن ثروت با جاودان سازی قدرت همراه بوده است. این امر اختلافات افراد را از نظر نفوذ و حیثیت موروثی در سلسله مراتب دائمی تثبیت می‌کند؛ بنابراین با پیشرفت کمی گروه و توسعه اقتصادی، محصول اضافی به وجود آمد که نطفه پیدایش طبقات را در خود داشت.... در مرحله بعدی مالکیت خصوصی پیدا می‌شد و در همین اوان طبقات اجتماعی متبلور می‌شوند و نابرابری‌های عام اولیه به قشربندی اجتماعی تبدیل می‌گردد. (ادیبی، ۷-۸) دورکیم اعتقاد دارد: «احتمالاً هیچ منشأ و ریشه‌ای برای بروز طبقات و کاست‌ها جز کثرت سازمان‌های شغلی در درون سازمان کلان وجود ندارد». (همان، ۱۸) «علاوه بر تقسیم کار و کثرت سازمان‌های شغلی زمینه اصلی پیدایی طبقات را باید در محصول مازاد و تملک خصوصی جستجو کرد». (همان، ۱۸) طبقات اجتماعی در آغاز پیدایی دو کارکرد اصلی برای حل دو مسأله مهم داشت:

۱. گسترش تقسیم کار اجتماعی و نگهداشت حد و مرز آن

۲. حفظ وحدت و یگانگی جامعه

چنانکه دیدیم با این که منشأ ایجاد طبقات اجتماعی تقسیم کار بود، ولی پایه آن را نابرابری‌ها تشکیل می‌داد. (پیشین، ۱۹) در همین زمینه مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی، آگاهی و افزایش نیازها را که زاینده افزایش جمعیت می‌داند، موجب باروری افزون کار دانسته است و حاصل آن را تکامل تقسیم کار می‌داند. وی

بنابراین اختلاف در امت واحده بر اساس آرایه‌ی که مفسران بیان کرده، ریشه در اختلاف طبایع، غلبه صفات نفوس و افعال و رفتارهای فطری و غیرفطری آنان در کسب منافع و غیر آن دارد. (ابن عربی، ۱، ۷۷)

در میان آراء بیان شده، رأی طباطبایی از ویژگی خاصی برخوردار است؛ زیرا وی علت به وجود آمدن اختلاف در امت واحده را به یک عامل خاص منحصر نمی‌کند. هرچند در پاره‌ای موارد (۲، ۱۷۷) منشأ اختلاف در امت واحده رنگی اقتصادی به خود می‌گیرد، ولی ارجاع دادن این اختلاف به «فطرت» در آراء وی حائز اهمیت و توجه است. وی در بحثی که ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌آورد - که به قسمتی از آن اشاره شد - در توجیه این مطلب می‌نویسد:

«انسان به دلیل دارا بودن قریحه استخدام، برای رفع برخی حوائج خویش به سوی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری کشیده می‌شود. انسان هر روز به علم و قدرت خویش برای دستیابی خواست‌ها و چگونگی استفاده از تمایلات می‌افزوده و متوجه مزیت‌های جدید شده و نسبت به راه دقیق بهره‌وری آگاه می‌گردد. در بین ایشان هم توانمندان و صاحبان سلطه و ارباب قدرت و هم ضعفا و ضعیفان پدید می‌آید و این منشأ ظهور اختلاف است. این گرایش به اختلاف فطری است که به قریحه استخدام دعوت می‌کند، چنانکه خود این قریحه به زندگی اجتماعی و مدنیت دعوت می‌کند. و تراحم بین دو حکم فطری، آنگاه که فوق آن حکم ثالثی باشد که بین آن دو حکم، داوری و قضاوت کند و موجب اعتدال امر و اصلاح شأن آنها گردد، اشکالی ندارد و این مثل قوای انسان در اعمال و رفتار اوست که با هم مسابقه می‌گذارند و این امر به تراحم منجر می‌شود؛ کما اینکه میل به غذا اقتضای خوردن دارد و از سوی دیگر جهاز هاضمه نیز قدرت بر هضم غذای محدود را دارد و معده گنجایش بیش از آن را ندارد و اینجاست که عقل بین میل به غذا و عدم تحمل معده حکم کرده، آن را تعدیل می‌کند و برای هر یک حکمی مناسب آن صادر می‌کند و رفتار هر یک از این قوای فعال انسانی را به نحوی تنظیم می‌کند که عملکرد هر یک از آنها مزاحم دیگری نباشد. تنافی بین دو حکم فطری در اینجا نیز از همین قبیل است، گرایش و رفتن فطرت انسان به سوی

صورتی خودرو می‌انجامد. با تقسیم کار فکری و بدنی و توزیع نابرابر کار، «مالکیت» به وجود می‌آید که منشأ اصلی ایجاد طبقات است. درباره چستی منبع این نابرابری‌ها بحث‌های گوناگونی وجود دارد که به همین مقدار بسنده می‌شود، و در ادامه دیدگاه مفسران در این باره تشریح می‌گردد.

منشأ طبقات از دیدگاه مفسرین قرآن

زندگی اجتماعی خود در درون، حاوی اختلاف‌ها و تضادهاست؛ زیرا انسان به دلیل خوی و قریحه خود، چیزهایی می‌طلبد که گاه در تضاد با خواست دیگران واقع می‌شود و از همین جا کشمکش‌ها و اختلافات بروز می‌نماید. این اختلاف‌ها مستند به علل متنوع و متفاوتی است.

برخی معتقدند سبب این اختلاف دستیابی به مزایا و نیازهای زیستی انسان است که به حسب فطرت هر انسانی برای کسب معاش و رفع نیازها برای آن تلاش می‌کند و این امر موجب کشمکش و اختلاف می‌گردد که نیازمند وضع قوانینی است که به این اختلافات پایان دهد؛ بنابراین یکی از اهداف تشریح دین نیز به منظور پایان دادن به اختلاف‌های ناشی از زندگی اجتماعی است تا انسان‌ها را به رعایت حقوق یکدیگر و عدل و انصاف راهنمایی کند (طباطبایی، ۱۱۲)؛ چنانکه یکی از اهداف ارسال رسل نیز همین اقامه قسط و عدل در جامعه و رفع اختلاف از آنان است. (حدید/ ۲۵؛ بقره/ ۲۱۳)

همچنین گفته شده: این اختلافات در بین بشر (امه واحده) ضروری الوقوع است و آن به دلیل اختلاف در خلقت (از نظر جسمی، قدرت، ضعف و ...) انسانهاست. هر چند به صورت ظاهر همه انسان‌اند، افکار و افعال و اختلاف مواد به اختلاف احساسات و ادراکات و احوالات آنها منجر می‌شود و این اختلاف‌ها به اختلاف رفتار و عملکردها می‌انجامد و موجب آسیب و اخلال به نظام اجتماعی می‌گردد و ظهور همین اختلافات در امت واحده، منجر به تشریح دین گردیده است. (طباطبایی، ۲، ۱۱۹)

برخی نیز سبب این اختلافات را در امت واحده، حب دنیا و حسد و تنازع در طلب دنیا و امثال آن ذکر کرده‌اند. (رازی، ۲، ۳۷۲)

عربستان رواج داشت و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشراف بود و لذا مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می‌دهد.» (مکارم، ۳، ۳۶۵)

در جای دیگر می‌خوانیم:

«ربا باعث ثروتمند شدن طبقه مستکبر انگل جامعه می‌شود و از زیانهای اقتصادی به زیان‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی منجر می‌گردد.» (هدایت، ۱۰/۶۱)

طباطبایی نیز ذیل «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره/ ۲۷۶) درباره آثار سوء ربا با تکیه بر بعد اجتماعی آن می‌نویسد:

«... آثار وضعی آن عبارت است از تجمع ثروت و تراکم آن از یک طرف و فقر و محرومیت عمومی از طرفی دیگر ... همچنان می‌بینیم این جدایی و بیگانگی در بین دو طبقه از مردم دنیا پیدا شده؛ یکی طبقه ثروتمند و یکی فقیر و روز به روز این اثر شوم کوبنده‌تر و ویرانگرتر خواهد شد ... از نظر اجتماعی و از دیدگاه یک جامعه‌شناس این اثر شوم بسیار عاجل و زودرس است...» (۲، ۶۴۵)

حتی برخی ذیل آیه «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» (زخرف، ۵۲) گفته‌اند:

«تعبیر به مهین (پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می‌پنداشتند...» (مکارم، ۲۱، ۸۶)

عموماً هنگامی که ثروت از مدار اصلی خود که وسیله رشد و توسعه اقتصادی و مبادله کالا است خارج شد و خود به عنوان یک امر اصیل و ارزش‌دار درآمد و وسیله قدرت و سیطره بر اموال و به دنبال آن حیات اجتماعی افراد و طبقات دیگر شد و موجب سلب آزادی عمل و به انحطاط کشیدن جامعه و مانعی بر سر راه رشد فضائل انسانی گردید، جامعه را از توازن و عدالت خارج نموده، موجب شکاف عمیق طبقاتی بین اقشار و جامعه می‌گردد و شاید بتوان یکی از مصادیق ربا را همین استفاده‌های نابجا از ثروت عمومی جامعه و به غارت بردن دسترنج مردم دانست؛ از این روست که دانشمندان بصیر و آزاد، رباخواری را منشأ ظلم و بردگی و بروز طبقات مختلف و اختلاف‌های خونین اعلام کرده‌اند. (طالقانی، ۲، ۲۶۴)

مدنیت و سلوک وی به سوی اختلاف به این تنافی می‌انجامد؛ ولی خداوند این تنافی را به واسطه بعثت انبیا و با بشارت دادن و انداز دادن آنان و انزال کتابی که بین اختلاف‌های مردم حکم کند، رفع می‌کند.» (طباطبایی، ۲، ۱۲۴-۱۲۵)

همچنین طباطبایی، آنجا که به وجود طبقات و تقسیم جامعه به فقیر و ضعیف و ... با تکیه بر بعد اقتصادی آن اشاره می‌کند، این اختلافات و اختلاف طبقاتی راه ناشی از همین قریحه فطری انسان و مستند بدان می‌داند و البته تأثیر محیط زیست و عوامل پیرامونی را در پدیدآیی اختلاف طبقاتی نادیده نمی‌گیرد، بلکه به نظر می‌رسد در برخی سطور تفسیری ایشان، گاه این عوامل همدوش فطرت مطرح می‌شود.

تا اینجا روشن شد که هر انسانی دارای قریحه‌ای است که می‌خواهد انسان‌های دیگر را استخدام کند و از سایر انسانها بهره‌کشی کند. حال اگر این نکته را هم ضمیمه کنیم که افراد انسان به حکم ضرورت از نظر خلقت و منطقه زندگی و عادات و اخلاقی که مولود خلقت و منطقه زندگی است، مختلف هستند، نتیجه می‌گیریم که این اختلاف طبقات همواره اجتماع صالح و عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند و هر فرد قوی می‌خواهد از ضعیف بهره‌کشی کند و بیشتر از آنچه به او می‌دهد از او بگیرد و از این بدتر اینکه غالب می‌خواهد از مغلوب بهره‌کشی کند و بیگاری بکشد، بدون آنکه چیزی به او بدهد و مغلوب هم به حکم ضرورت مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب دست به حيله و خدعه بزند تا روزی به قدرت برسد، آن وقت تلافی کرده و انتقام ظلم ظالم را به بدترین وجهی بگیرد؛ پس بروز اختلاف و این آیه شریفه نوزدهم از سوره یونس «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» به همین معنا اشاره دارد. (طباطبایی، ۲، ۱۷۷)

منشأ اقتصادی طبقات در آراء مفسران

برخی مفسران معتقدند یکی از عوامل مهم شکل‌گیری طبقات اجتماعی، عامل اقتصادی بوده است چنانکه ذیل آیه ۲۷۵-۲۷۶ سوره بقره در خصوص «ربا» آمده است:

«این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شد که رباخواری با شدت هر چه تمام‌تر در مکه و مدینه و جزیره

را - که برخی دلیل حقانیت پنداشته‌اند - نفی می‌کند؛ چنانکه در آیات «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (هود، ۲۵) و «وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» (فرقان، ۲۵) این منطق تخطئه شده است؛ یعنی این اقوال که اگر او در ادعای نزول وحی به خویش صادق است، چرا دارای مال و ثروت و ... نیست، (گنابادی، ۲، ۳۲۱) رد شده است.

لیکن این سخن به معنای نفی کلی استعدادی که یک فرد یا طبقه، برای خلق ارزش‌ها و گام نهادن در مسیر تربیت و هدایت، رشد و تعالی جامعه دارد، نیست؛ چنانکه برخی تفاسیر بدان اشاره نموده‌اند. در یکی از این تفاسیر ذیل آیه «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (توبه، ۸۸) گفته شده؛ با این سخن دیدگاه اسلام درباره اموال و اصحاب روشن می‌شود... به عبارت دیگر اسلام حکم مطلق درباره قدرت مالی و قدرت عشیره‌ای صادر نمی‌کند، نه آنها را یکجا تأیید می‌کند و نه یکجا نفی می‌نماید. همان‌گونه که درباره توانگران و فقرا هم به گونه مطلق رأی نمی‌دهد؛ بلکه ثروت مالی و قدرت عشیرتی را در چارچوبی که خدا ارائه می‌دهد قرار می‌دهد؛ اگر در راه خیر و در راه خدا به کار روند محموداند و گرنه مذموم. (هدایت، ۴، ۲۰۸)

پس هر موجودی که هر نوع قدرت یا ثروتی داشته باشد، موقتی و مجازی است و این امر درباره طبقه نیز صدق می‌کند؛ بنابراین بر انسان عاقل و طبقه آگاه است که در نحوه استفاده از قدرت و ثروت، خود را مطیع و پیرو حکم و قدرت حقیقی و دائمی خداوند بدانند. (نجفی، ۷، ۴۱؛ حسینی همدانی، ۱۵، ۴۰۴)

این آیات بیانگر آن است که قدرت و ثروت ملاک برتری یک طبقه بر طبقه دیگر نیست؛ هرچند که طبقات اجتماعی می‌توانند ناشی از ریشه اختلاف ثروت و قدرت باشند.

نتیجه‌ی بحث

با توجه به مطالب پیش گفته این نتایج حاصل می‌شود که:
۱. با توجه به آیات قرآنی قبل از تشریح دین و ارسال رسل، زندگی اجتماعی بشر به صورت مجتمع واحد و بدون اختلاف طبقاتی بوده است.

همچنین وی معتقد است اگر اجتماع و تمدن آنها (صرفاً) بر پایه نیازمندی‌ها و اقتصاد بپا گردد، خود را نفی می‌کند؛ چون توسعه اقتصاد منشأ تصادم و ظهور طبقات به صورت‌های گوناگون و جدایی آنها می‌شود و با شکاف طبقات جبهه‌های جنگ سرد و گرم را هر چه بیشتر حاد می‌نماید. (طالقانی، ۱، ۲۱۶-۲۱۷)

جایگاه ارزشی طبقات اجتماعی

از دیدگاه قرآن اقشار اجتماعی با یکدیگر از نظر طبقه اجتماعی تفاوت دارند ولی نسبت به یکدیگر از نظر ارزش برتری ندارند؛ یعنی درست است که منشأ شکل‌گیری طبقات می‌تواند ریشه در توانایی‌ها و استعداد‌های فردی، اجتماعی و اقتصادی داشته باشد، ولی ملاک امتیاز فرد یا یک طبقه بر فرد یا طبقه‌ی دیگر این ویژگی‌ها نیست؛ چنانکه برخی مفسران ذیل آیه «وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (نحل/ ۱۲۷) نوشته‌اند:

«هدف آیه فوق این است که به پیامبر (ص) و مومنان آغاز اسلام که غالباً از قشر محروم بودند گوشزد کند مبدا امکانات مالی و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را دلیلی بر حقانیت یا قدرت واقعی آنها بدانند». (مکارم، ۲۰، ۱۶)

بلکه همانطور که از آیات متعدد قرآن استفاده می‌شود، ملاک امتیاز افراد نزد خدا تقوای ایشان است و نه چیز دیگر:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » (هجرات، ۱۳)

در آیه فوق چنانکه ملاحظه می‌شود ذکر خلقت از مرد و زن و وجود شعبه‌ها و قبیله‌ها نه برای برتری و افتخار که برای شناخت اوضاع و احوال فردی و اجتماعی است و ارزش حقیقی افراد نه وابستگی و تعلق آنان به جنس و قوم و قبیله‌ای خاص، بلکه به تقوای پیشگی آنان است.

از بسیاری آیات اینگونه مستفاد می‌شود که قدرت و ثروت صرف، موجب برتری نیست و اندیشه کسانی که برتری را به داشتن مال و ثروت می‌دانند تخطئه نموده است و استدلال کسانی را که علت پیروی از پیامبران را نداشتن ثروت مادی می‌دانند، رد نموده و بدینگونه بعد ارزشی آن

۲. بر خلاف آراء برخی جامعه‌شناسان، اختلاف طبقاتی صرفاً ناشی از امکانات و اقتضائات اقتصادی نیست، هر چند که برخی مفسران بر این بُعد نیز تکیه کرده‌اند.

۳. مطالعه آیات قرآنی و آراء مفسران نشان می‌دهد که منشأ اختلاف طبقاتی امور فطری، غریزی و خوی و قریحه استخدام و تفاوت شرایط زیستی و بالأخص تفاوت در به کارگیری قوا و استعدادهای فردی است که منجر به اختلال نظام اجتماعی و بروز اختلاف می‌گردد که این اختلافات مآلاً طبقات اجتماعی را رقم می‌زنند.

۴. با توجه به آیات، به دست می‌آید که از دیدگاه قرآن، جزو طبقه‌ای خاص بودن (ثروتمندان، فقرا و ...)، به خودی خود ارزش یا ضدارزش نیست؛ بلکه طبقات اجتماعی از جنبه‌های گوناگون، برای برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و کشف زمینه‌ها و شرایط رشد و پیشرفت اجتماعی لازم است، ولی که معیار سنجش برتری یک طبقه بر طبقه دیگر اجتماعی است، ایمان، عمل صالح، معرفت و تقواست که آیات بسیاری از قرآن بر آن تأکید می‌ورزد؛ ضمن آنکه حضور در طبقه می‌تواند خود فرصتی برای ایجاد و رشد و تعالی جامعه یا رکود آن باشد.

پی‌نوشتها

- ۱- کنیک، ساموئل، جامعه‌شناسی، ۲۴۳
- ۲- ادیبی، جامعه‌شناسی، طبقات اجتماعی، ۸

منابع

قرآن کریم

- آ.گ. برن نیم کوف، زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس امیرحسین آریان‌پور)، دهخدا، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ابن عربی، محیی‌الدین، تأویلات القرآن (تفسیر ابن عربی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
- ادیبی، حسین، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، تفسیر انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ق.

- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه‌النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ ش.
- قرشی، سید علی‌اکبر، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- کنیک، ساموئل، جامعه‌شناسی (ترجمه مشفق همدانی)، سیمرغ، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- گورویچ ژرژ و هانری مندراس، مبانی جامعه‌شناسی، (ترجمه باقر پرهام)، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- گورویچ ژرژ، مطالعه درباره طبقات اجتماعی، (ترجمه باقر پرهام)، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- مارکس کارل فریدریش انگلس، مانیفست، بی‌نا، لندن، ۱۸۸۸ م.
- ایدئولوژی آلمانی (ترجمه فارسی، بی‌نام مترجم) ۱۹۳۳ م.
- محسنی منوچهر، جامعه‌شناسی عمومی، طهوری، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر هدایت (ترجمه تفسیر من هدی القرآن گروهی از مترجمان)، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۹۸